

بیشتر اشعار غلامرضا غلامپور آیینی و در وصف اهل بیت (ع) است

ابیاتی در گرو حال دل

سحر نیکو عقیده از زمانی که به یاد دارد شعر و شاعری را دوست داشته، کوچک تر که بود سعی می کرد هر جمله ای را آهنگین بیان کند، بزرگ تر که شد این جملات کم کم به قالب مثنوی و رباعی و غزل درآمدند. اشعاری که خودشان پایه دل اومی گذاشتند و می جوشیدند. غلامرضا غلامپور دهمسری شاعر شصت ساله محله کارمندان دوم است که دفتر شعرش را به نام آیین عشق در سال ۸۰ به چاپ می رساند و حالا دو دفتر شعر دیگر هم آماده چاپ دارد. او فراز و نشیب های زیادی را پشت سر گذاشته اما شعر ضمیمه اصلی تمام خاطرات اوست. با هر مناسبت و اتفاقی شعری از وجود او تراوش می کرده و بر زبانش جاری می شده است. در این شماره به سراغ او رفتیم تا از دنیای شاعرانه اش برایمان بگوید.

● شعرهایی که مادرم می خواند

تا پانزده سالگی به همراه خانواده در روستای دهمسرخ زندگی می کرده و شعر در همان دوران کودکی به سراغش آمده است. در کلاس درس روی کتاب و دفتر برای خودش جملات آهنگین می نوشته. یک روز که معلم اتفاقی دفترش را می بیند و دست نوشته ای از او را می خواند تعجب می کند که چطور پسری با این سن و سال چنین جملاتی می نویسد. او غلامرضا را تشویق می کند که شعر و شاعری را جدی تر دنبال کند. البته مادر غلامرضا هم در علاقه مند شدن او به شعر نقش مؤثری داشته است. می گوید:

مادرم سواد نداشت اما کلی بیت از حفظ بود. حافظه خوبی داشت و هر اتفاق و موضوعی که پیش می آمد یک بیت یا ضرب المثل هم کنارش می آورد. همین موضوع باعث شده بود که من با شعر انس بگیرم.

● گوشه دفتر و کتابم نو سروده هایم را می نوشتم

اوتا کلاس پنجم در مدرسه روستادرس می خواند و بعد به همراه خانواده برای ادامه تحصیل به مشهد می آید. صبح ها به مدرسه می رود و عصر ها هم به سر کار تا خرج تحصیلش را در بیاورد. انگشتر سازی، لوله کشی، بنایی و... هر شغلی را که در توانش بوده امتحان می کند. اما در خلال همه این کارها شعر را از یاد نمی برد. درس مورد علاقه اش در مدرسه ادبیات بوده و هر وقت فرصتی پیدا می کرده گوشه دفتر و کتابش چند بیتی شعر می سروده است. تعریف می کند که سال ۵۷ در بحبوحه انقلاب و راهپیمایی ها شعرهایی آهنگین به ذهنش می رسیده و بین جمعیت با صدای بلند می خوانده و دیگران هم با او بیت ها را تکرار می کردند.

● حضور در جلسات شعر

سال ۵۹ به عنوان مسئول انتظامات و حفاظت فیزیکی در دانشگاه علوم پزشکی استخدام می شود. و مدتی بعد هم شرکت در جلسات شعر شهر را آغاز می کند. از سال ۷۰ وارد انجمن شاعران ارشاد و سازمان تبلیغات اسلامی

می شود و بعد هم به انجمن ادبی آستان قدس پامی گذرد: شرکت در جلسات شعر بسیار برای من مفید بود و در محضر استادانی مثل استاد شفق و استاد مؤید اصول شعری را می آموختم.

● نمی توانم از دنیای شاعرانه دست بکشم

غلامرضا غلامپور دهمسری در توضیح سایر آثاری که از او چاپ شده است بیان می گوید: در زمینه اشعار آیینی و مربوط به اهل بیت (ع)

منطقه



اشعارم در ۶ تا ۹ مجموعه شعر چاپ شده است؛ کتاب نامه اهل خراسان، در ساحل غدیر، رستاخیز لاله ها، بیعت با خورشید، گلبرگ های احساس، شمیم بهشت جلد ۱، ۲ و ۳ از جمله کتاب هایی هستند که اشعاری از من در آن ها چاپ شده است.

البته حالا یک دفتر شعر چاپ شده دارم و دو دفتر شعر آماده چاپ. او ادامه می دهد که تا زنده باشد شعر می نویسد چرا که نمی تواند از دنیای شاعرانه دست بکشد. /

شعر دوران کرونا

شاعر محله کارمندان این شعر را در روزهای آغاز شیوع کرونا که درهای حرم به روی زائر و مجاور بسته شد در وصف امام رضا (ع) سرود:

حرم بسته ولی قلبم نشسته کنج ایوانت / الا ای خسرو خوبان شود جانم به قربانت
دلم چون دشت خشکیده ترک روی ترک خورده / تو سل می کنم هر صبح و شب
تا فصل بارانت

خطا از من وفا از تو مکرر بود می دانم / قبولم می کنی این بار هم با جود و احسانت
در این خانه نشینی همچو شمع در تب و تابم / من و اندوه بی حد و تو و لطف فراوانت

از این درگاه می جوید بنی آدم ره چاره / به این امید قلب و جان آدم در خراسانت
پیاده از مصلی آمدن سوی حرم دیدم / غربی را درون صحن و ایوان و شبستان
دل هر روز می گیرد از این دوری از این غربت / امام مهربانی ها فقط دستم به دامانت /

با دیدن گلدسته ها شعرم را سرودم

غلامپور در هر قالبی شعری سروده اما قالب مورد علاقه اش، مثنوی و مضمون بیشتر اشعار او آیینی است که در این میان ابیات زیادی را در وصف امام رضا (ع) سروده است. اشعاری که بارها در شبکه استانی خراسان رضوی مقابل دوربین، یا در حرم رو در روی زائران خوانده است. اشعاری زیبا با لهجه مشهدی که اشک را به چشم هر زائر دل شکسته ای می آورد. اشعاری که همه جوششی هستند و از دل او بر می آیند و به دل هم می نشینند. او خاطره یکی از اشعارش در وصف امام رضا (ع) را این طور تعریف می کند: یک روز با پسر سوار خودرو از میدان ۱۵ خرداد به سمت حرم در حرکت بودم. تا چشمم از دور به گلدسته ها افتاد دل لرزید و بیتی به ذهنم آمد. پشت فرمان بودم، اشک از دیدگانم جاری شده بود و بیت ها یکی یکی به زبانم می آمد و پسر بیت ها را یادداشت می کرد. /

یک دفتر شعر چاپ شده دارم و دو دفتر شعر آماده چاپ و تا زنده باشم شعر می نویسم چرا که نمی توانم از دنیای شاعرانه دست بکشم.

